



شهید قاسم سلیمانی

شهید میحسین نصرالله

شهید ابوبه‌دی الهفندس

شهید مصطفی چمران

شهید ادواردو آنیلی

شهید حسن شاطری

شهید حسن طهرانی مقدم

شهید حسین همدانی

شهید مصن نفی‌زاده

شهید صیاد شیرازی

شهید محسن حججی

شهید سیدمحمدباقر حکیم

شهید عداد بغینه

شیخ ابراهیم زکرائی

دکتر رمضان عبدالله

سردار ابراهیم محمدزاده

ظهور و بروز پدیده‌ای به نام «دفاع مقدس» که مبتی بر باورهای ملی و ارزش‌های دینی- انقلابی بود بعضی از مفاهیم تاریخی و ادبی را در ایران دچار تحولات اساسی کرد و براساس این تحولات این مفاهیم در مرحله اول، از بعد تاریخی- اجتماعی و در مراحل بعد، از منظر علمی- ادبی و هنری به اقتضا نیاز، بیشتر مورد توجه قرار گرفتند. گرچه نوعی از تاریخ‌نگاری تحت عنوان «تاریخ شفاهی» پیش از این نیز دامنه در فعالیت مورخان و نویسندگان قرار داشت؛ اما دفاع مقدس پنجره‌ای شد با وسعت بی‌نهایت برای کشف انسان‌های معاصر (رزمندگان) و اندیشه‌های آنها- در چارچوب ویژگی‌های سسرزمینی ایران از زوایای مختلف قابل کشف- که تلاش‌های مستمر و ارزشمند و پر زحمتی برای این اکتشافات از سوی دغدغه‌مندان حوزه تاریخ شفاهی تاکنون صورت گرفته؛ تا به آنجایی که حتی نوع این تلاش‌ها با دسته‌بندی‌های مختلفی که در آن به وجود آمده تعبیر به «علم خاص» نیز شده است که در فرآیند شناخت مفاهیم و معنای چیستی و چگونگی تاریخ شفاهی می‌توان به آن علم دست یافت.

از همین‌رو گاهی نشست‌های تخصصی به بهانه‌های مختلفی از جمله رونمایی یک کتاب و یا به مناسبت خاصی



صورت می‌گیرد که اساتید و منتقدان فعال در این حوزه به واکاوی ماهیتی و شکلی این بخش از هستی ادبیات و تاریخ می‌پردازند و کماکان سعی دارند تا این نوع ادبیات را که تحت عنوان «ادبیات تاریخ شفاهی» شناخته شده است را به صورت تخصصی و کاربردی ضمن بازشناسایی به مراحل بالاتر و کاربردی‌تر از اثناء دهند.

در همین زمینه تاکنون کتب متعددی نیز به منظور معرفی و آسیب‌شناسی نگارش شده و می‌شود که این کتاب‌ها هر کدام با توجه به ویژگی‌های خود و از زوایای مختلف قابل بحث، می‌توانند گاه بسستر مباحث جدید و یا متفاوت باشند.

مسلم است که این کتاب‌ها هم به لحاظ فرم و شکل و هم از لحاظ محتوا و تقسیم‌بندی می‌توانند مورد توجه قرار بگیرند؛ نگارنده با توجه به مشغله و دغدغهای که به موضوع روایت و تاریخ شفاهی بالاخص به تاریخ شفاهی دفاع مقدس دارم در پی مطالعه آثار متعددی که سعی داشتند مفهوم و چیستی و هستی تاریخ شفاهی را به صورت تئوری و عملی بازگو کنند؛ عموماً با یک نوع معرفی از این موضوع و گاهایی بررداری شده از هم روپرو شدم که این اتفاق(نوع معرفی و کیی‌سازی از تاریخ شفاهی) با اصل آنچه که تحت عنوان موضوع علمی از سوی اساتید این حوزه تحت عنوان علم تاریخ شفاهی معرفی شده فاصله زیادی دارد.

بر همین اساس پس از مطالعات گسترده و پراکنده به پرسش‌ها و یافته‌هایی دست یافتم که گرچه هنوز پراکنده هستند؛ اما از باب ورود به بحث و دامنه بخشیدن به آن تحت عنوان یک موضوع جدی قابل بحث می‌توانند مدخل مؤثر و خوبی باشند.

آرمان گرابی با ایده‌الیسم به معنای اصالت تصور است و در مقابل رئالیسم، یعنی اضمات واقع، قرار دارد؛ ایده‌آلیست کسی است که ایده‌ها و تصورات ذهنی را حقیقی و اصیل می‌داند و وجود خارجی این صور را در عالم خارج انکار می‌کند. این تعریف شباهت عمیقی به مکتب سوفیسم یونانی دارد که امثال گرگیاس و پروتاگوراس به آن باور داشتند. هرچند ایده‌الیسم در مکاتب فکری و رشته‌های مختلف معانی متفاوتی می‌یابد، اما به طور کلی می‌توان ایده‌الیست‌های فلسفی را در سه دسته خلاصه کرد: دسته اول که وجود واقعیت را انکار می‌کنند. دسته‌ای دیگر که وجود واقعیت را می‌پذیرند ولی معتقدند انسان توانایی شناخت حقیقت را ندارد و دسته سوم که قائل به وجود حقیقت و امکان شناخت آن هستند اما معتقدند معیاری برای اثبات حقیقت وجود ندارد. حتی اگر ایده‌الیسم در چارچوب کمال‌گرایی قرار گیرد، باز فراموش کردن دنیای واقعی و فاصله گرفتن از آن در ذات تعریفش نهفته خواهد بود. در میان چهره‌های برجسته ایده‌الیسم در قرون اخیر، «جورج برکلی» و «آرتور شوپنهاور» از شهرت بیشتری برخوردار هستند. برکلی، اسقف انگلیسی بود که تلاش کرد تا از طریق ایده‌الیسم راهی برای اثبات وجود خدا بیابد. او هیچ جایگاهی برای علم و معلومات عقلی و فطری قائل نبود و منشأ علم را حس می‌دانست، اما منشأ حس را وجود خارجی شیْ محسوس نمی‌دانست. برکلی برای اثبات اینکه احساس دلیل وجود خارجی محسوسات نیست، به خطای حواس انسان استدلال می‌کرد. به باور او، نفس، ادراک‌کننده حس است و وجود داشتن از نظر او، چیزی به جز «بودن در ادراک ادراک‌کننده» نیست. بروکلی معتقد بود از آنجا که تصور محسوسات با نظمی مخصوص و خارج از اختیار نفس در ذهن شکل می‌گیرد و از بین می‌رود، پس «ذات خداوند این تصورات را با نظم و حساب معینی در ذهن ایجاد می‌کند».

شوپنهاور، دانشمند برجسته آلمانی و از دیگر نظریه‌پردازان ایده‌الیسم است که سردسته بدبینان جهان به‌شمار می‌رود. او جمیع معلومات به‌دست آمده از حس، شعور و عقل را فاقد حقیقت می‌دانست و جهان مادی را صرفاً نمادی ذهنی و نمایشی معرفی می‌کرد. وی حتی با را فراتر از برکلی گذاشته و وجود ادراک و قوه ادراک‌کننده را نیز غیرواقعی می‌انگاشت. زندگی پررنج و سخت شوپنهاور را می‌توان بستر فراش از حقیقت دانست. بنابراین معتقد به فلسفه بودا بود و راه رسیدن به سعادت حقیقی و رهایی از رنج را انقطاع نسل بشر از طریق ریاضت نفس عنوان می‌کرد.

اینجاست که مسئله شناخت در جهان بینی موضوعیت می‌یابد. نوع نگرش در شناخت حقیقت جهان، مبنای تمایز ایده‌آلولوژی‌ها و نظام‌های فکری است.

آنچه پیش‌روست بخشی از مجموع پاسخ‌هایی هست که از سسوی نگارنده به بعضی از سؤالات دانشجویان و فعالان حوزه تاریخ شفاهی در محافل مختلف داده شده است. در این یادداشت بلند ادامه‌دار تلاش صورت گرفته تا در قالب مطلبی مجزا، تصویری واضح و آشکار از وضعیت موجود تاریخ شفاهی و پیشینه آن، به منظور آشنایی بیشتر دانشجویان و مولفین نو قلم و علاقه‌مندان به دست آید.

گذشته دور و نزدیک در طرح جلد

تاریخ شفاهی مفهوم مرکبی از پرداختن به افراد و رویدادها است؛ یعنی در دل تاریخ- پرداختن به افراد و رویدادها قرار دارد؛ نکته‌ای که وجود دارد این است که امروز در حوزه تاریخ شفاهی پرداختن به افراد پررنگ‌تر شده، به عبارتی رویدادها دارند کم‌رنگ و کم‌اثر می‌شوند و رویدادها- به گوشه‌ای رفتند و افراد با هر انگیزه‌ای چه انگیزه فردی و یا چه انگیزه‌ای اقتصادی و یا در اثر سیاست‌گذاری‌های کلان بیشتر دیده می‌شوند و مورد توجه قرار می‌گیرند.

ما دیگر در تاریخ شفاهی کمتر به رویدادها می‌پردازیم و غالباً فقط به افراد پرداخته می‌شود لذا باید پرسید که چرا واقعاً این آسیب به حوزه تاریخ شفاهی وارد شده است

در ضبط درگیر بودیم؛ به نوعی این پیچیدگی که بین واژه تاریخ هم گره خورده است، پیچیدگی‌های خود تاریخ شفاهی را هم برای ما می‌تواند روایت می‌کند؛ لذا پرهیز از شلوغی طراحی جلد و رعایت سادگی در کتاب‌های حوزه تاریخ شفاهی قطعاً یک اقدام هوشمندانه است که



(بخش اول)

تاریخ شفاهی علم اکتشافی یا اکتسابی

عزیزالله محمدی(امتدادجو)

با به‌کارگیری یک تصویری مثلاً از یک کاست می‌توان مفاهیم را به آسانی به مخاطب منتقل کرد.

گاهی به‌رغم طرح روی جلدی که در کتاب‌های تاریخ شفاهی مبنی بر ارجاع گذشته دور دلالت دارد و کاملاً به صورت عمق تاریخی و مفهومی به موضوع تاریخ شفاهی در بستر خود تاریخ نگاه می‌کند؛ اما نگاه محتوایی مؤلف به نگاه گذشته نزدیک است؛ یعنی توقف در موضوع دفاع مقدس که در مقطع زمانی کنونی معمولاً برای ما تاریخ شفاهی در موضوع و حوزه دفاع مقدس یا نهایتاً در حوزه انقلاب اسلامی جا افتاده است و ناخودآگاه مان با این دو موضوع آشنا هست.

بعضی از محتواهای مجموعه کتاب‌های تاریخ شفاهی، گذر از این دو موضوع (گذشته دور و گذشته نزدیک) هست و بازگوکننده ماهیت وجودی و اصالت وجودی تاریخ شفاهی از منظرهای ترکیبی و ساختاری است که در تاریخ شفاهی می‌تواند وجود داشته باشد.

فهرست اجمالی و تفصیلی

به‌طور معمول در همه کتاب‌ها، پیش از مقدمه فهرست قرار می‌گیرد که می‌تواند تفصیلی و یا اجمالی باشد به خصوص فهرست تفصیلی کمک می‌کند به اینکه ما بدانیم که خط فکری و نگرش نویسنده(در کتب تاریخ شفاهی) نسبت به موضوع روایت‌ها(رگونه روایت) یعنی خط طولی کتاب چگونه هست.

فهرست‌نویسی بازگوکننده این معنا نیز هست که نویسنده روایت طولی در موضوع روایت را به عنوان یک اصل پذیرفته و روایت طولی را با توجه به آن چیزی که در داخل فهرست‌بندی می‌تواند موجود باشد و در روند تالیف کتاب به کار گرفته شود، به عنوان روایت مرجع قبول دارد؛ یعنی او روایت مؤثر در تاریخ شفاهی را حتماً قبول دارد.

نسخه‌های تاریخ شفاهی با فلسفه و نظریه‌های علمی

بستر روند تالیف و روند تدوین در شکل خطی می‌تواند

نسبت تاریخ شفاهی با تاریخ، نسبت تاریخ شفاهی با فلسفه تاریخ، نسبت تاریخ شفاهی با نظریه انتقادی، نسبت تاریخ شفاهی با اجتماع، سیاست، فرهنگ و به‌ویژه براساس نظریه‌های معرفی همان نظریه «هنر برای هنر» را بیشتر مورد توجه قرار دهد و با استفاده از همان پرسش «هنر

در هر صورت با پاسخ به این سؤال اتفاقی که می‌افتد این است که آن پیوستگی(پرداختن به فلسفه طولی تاریخ و بیان تاریخ شفاهی و مفهوم وجودی آن که ریشه در روایت غیررسمی دارد) از هم گسسته می‌شود. یعنی اگر این را حذف بکنیم، در واقع آن پیوستگی که نسبت به فلسفه تاریخ و معرفی و تعاریفی که از تاریخ شفاهی موجود است- به وجود نمی‌آید و خودش محل بحث جدیدی می‌شود.

تعادل در اثر تاریخ شفاهی

گاهی نویسنده در ناخودآگاه ذهنی خودش و حرکت سیال ذهنی به سمت پرسش یا به سمت دغدغه‌ای حرکت می‌کند و این پرسش و دغدغه را می‌خواهد پاسخ بدهد، اما پاسخی دریافت نمی‌کند و پرسش فقط مطرح شده و باقی می‌ماند که در جاهای مختلفی این پدیده به وجود می‌آید، مثل تعادل در اثر در نسبت با آینده تاریخ شفاهی. به‌طور عمومی در چنین کتاب‌هایی در بخش دوم، بعد از گذر از مفاهیم فصل اول، که از زوایای مختلف این تعاریف(تاریخ شفاهی) ارائه می‌شوند؛ ضمن انبساط در تعریف مفاهیم، تلاش برای بازگویی تعاریف به فصل دوم نیز جاری می‌شوند و رگه‌هایی از تعریف را دوباره در

صفحه ۷

دوشنبه ۲۲ دی ۱۴۰۴

۲۲ رجب ۱۴۴۷ - شماره ۲۴۰۵۳



کتاب جاری و ساری هست و می‌خواهد به انتها برسد. در این شرایط تیترها و میان‌تیترها می‌توانند بسیار کاربردی بوده و هر کسی را که با هر موضوع تاریخ شفاهی و نه‌فقط دفاع مقدس و منحصر به دفاع مقدس و تاریخ انقلاب اسلامی بلکه در هر موضوع اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، تاریخی و اقتصادی فعالیت می‌کند را راهنمایی کند و به‌طور اجمالی این نوع تیتتر و میان‌تیتترنویسی کتاب می‌تواند برای استفاده در حوزه انجام مصاحبه و تاریخ شفاهی نیز کاملاً یک راهنمای خوب و عملی باشد.

لحن گفتار و نوشتار

لحن و استفاده از زبان گفتاری راوی که عموماً به دلیل مواجهه با مصاحبه‌کننده و با دوربین و مخاطب دستخوش تغییرات ساختاری در بیان می‌شود (چه در نوشتار و چه در گفتار شخصی) برای کتاب می‌تواند یک موضوع مهم و اثربخش باشد و مصاحبه‌کننده یا مؤلف ذیل عنوان تاریخ شفاهی بعدها در تنظیم باید بتواند لحن گفتاری راوی یا مثلاً دایره واژگانی و تنظیم ساختار را منوط به اینکه راوی این‌گونه سخنی می‌گوید بیابد و نباید آن را فقط در بستر فرهنگ زبانی و گویشی بیان کند و توجیه بیابد که این نوع گویش و لحن، الان مثلاً فرهنگ غالب



اجتماعی است و این نوع گویش فرهنگ غالب اجتماعی و این لحن اقتضای اجتماع است که دارد اتفاق می‌افتد.

سرنوشت تاریخ شفاهی

پیش از تاریخ شفاهی بعضی رشته‌های تاریخی و سبک‌های روایی به دلیل عدم همخوانی با نیاز جامعه و عدم وجود قدرت در بیان شدن در بستر تاریخ به فراموشی سپرده شدند؛ لذا سؤالی که پیش می‌آید این هست که آیا تاریخ شفاهی هم به این سرنوشت دچار خواهد شد؟ یعنی به چه رجه رشته‌هایی خواهد پیوست که رفته‌رفته کمرنگ می‌شوند؟ این سؤال با توجه به سابقه‌ای که برای بعضی از رشته‌های میان‌رشته‌ای در بستر رسانه امروز و اقتضات آن به وقوع پیوسته و کم‌رنگ شدند مطرح می‌شود که حالا شکل‌های جدیدی پیدا کردند و این شبهه را به وجود می‌آورند که آیا تاریخ شفاهی هم در دچارشدن به این موضوع(رسانه‌ای‌شدن) می‌تواند به همان سرنوشت دچار شود..

(ادامه دارد)

روایتی از روانشناسی که جنگ را بهانه کرد

تو در من پیدا شدی

مریم عرفانیان

عصرها که به خانه می‌آیی، خانه بوی تلخ قهوه می‌دهد. انگار وقتی نبودی، کسی آمده باشد قهوه‌جوش می‌ی روی گاز گذاشته، قهوه سر رفته و حالا عطرش روی در و دیوار مانده باشد؛ عطری که مثل همیشه حواس تو را پرت می‌کند به او..

به روزهای که هنوز رسم قهوه‌خوردن نبود و در سلف دانشگاه تهران، دو لیوان چای با دو حبه قند می‌خریدی و از فراهای آرزوهائمان می‌گفتید. او فلسفه می‌خواند و اهل تهران بود و تو روان‌شناسی می‌خواندی و اهل مشهد بودی. هر بار که می‌دیدیش، وابسته‌تر می‌شدی؛ وابسته که نه، دلپسته می‌شدی.

صدایت می‌زد «دختر گل‌فرش»، می‌گفت عطر گل‌های پارچهای روس‌یرات را دوست دارد، و قند در دلت آب می‌شد از شیرینی کلاش.

یکبار از فلسفه عشق پرسید. گفتی: «وقتی نباشی، انگار چیزی را گم کرده‌ام؛ چیزی که بی‌قرار پیدا کردنش می‌شوم و برای رسیدن به آن، خاضرم سر به بیابان بگذارم...»

خندید که «جای بیابان بگو کوچپس کوچ‌های این شهر درندشت...»
شاعرانگی‌تان گل کرد. گفتی: «حالا تو به حمله بگو، آدمش رو من می‌گم.»

گفت: «هن که مثل تو بلد نیستم چیزی بگم.»

خندیدی.

گفتی: «فقط چند کلمه بگی، کافیه...»

گفت: «در روان‌شناسی، دختر گل‌فرش؛ ولی من فلسفه می‌خونم و شاید حرف‌هام به نظرت زمخت بیاد.»

گفتی: «لطیف‌ترین حرف‌ها را از زبان زمخت تو شنیدم، و گوش‌هایم تعجب کرد.»

و هر دو به خنده افتادیم.

آن روزها گفتندار در دهان‌تان نگه می‌داشتید تا شیرینی حرف‌هایتان دیرتر تمام شود. اما بعدها که نشد بشود، نشد که به هم برسید، تو عاشق دندان شدی. همیشه یک حبه قند روی میزت بود و هر وقت یادش می‌افتادی، آن را در دهان می‌گذاشتی... ولی آن قندها دیگر شیرین نبودند- تلخ بودند، تلخ تلخ - و تو همان تلخی را دوست داشتی، چون هوای او را در سرت می‌پوراند و دوباره می‌نشستی به فکر. آن روزهای سری و نش‌گیر جنگ دوازده‌روزه، نگرانش بودی. هر بار که صدای گوبنده اخبار را از تلویزیون می‌شنیدی، وجودت منجمد می‌شد؛ تنت می‌لرزید و دنیا بریا لحظاتی در تاریکی فرو می‌فت. در مشهد زندگی می‌کردی و دور بودی از آن همه هیاهو..

گاهی فکر می‌کردی شاید همه‌چیز یک کایوس باشد و باید بیدار شوی.

دلواپس بودی و غرق در انبوهی سؤال: «آلان کجاست؟»، «یعنی جایی امن پیدا کرده؟»، «تکند اتفاقی برایش بیفتد؟»

تصویرش مدام توی ذهنت بودا گاهی او را می‌ان دید و آتش می‌زدی که دستش را به سويت دراز کرده و صدایت می‌زند و گاه در زیر آوار. اما همه اینها با صدای انفجاری مهیب در خیالت محو می‌شدند و تو را در وحشتی عمیق رها می‌کردند.

و بعد آن خبر آمد... ترکشی جان او را گرفت و امید و آرزوها و حتی دلپره‌هایت را از خود برد...

می‌دانی بوی قهوه، توهم خواستنی اوست... پرده‌ها را کنار می‌زنی؛ باغچه‌ای بی‌رگوبرگار، چند گل‌دان شمع‌دانی لب حوض، و دلی که انگار دیگر در این خانه نیست.

هر فکر دیر در سرت می‌چرخد؛ فکر نوشتن کتاب، لو فکر پرواز... بعد به خنده می‌افتی با این آرزوهای درهم و برهم. این روزها از او دور تو حسی مهیمن مانده؛ حسی شبیه سرگشتگی در کوچپس کوچ‌های تهران؛ حسی شبیه دیدن دوباره‌اش... آرزوهایی که شاید مثل او هیجوقت با آنها نرسی.

حالا به این می‌اندیشی که حتی اگر هزار سال هم بگذرد، این حس ندیدنش رهایت نمی‌کند؛ شاید در جایی دیگر، در زمانی دیگر، ببینی‌اش و دلنگنت تمام شود...

و تو و این حال خوش را مدیون او هستی... اوبی که آمد، در دلت هزار آرزو کاشت و بعد در هیاهوی همان آرزوها گم شد. و تو، چه اندازه خوشبختی با خیالش...
شبه‌ها بیشتر به او فکر می‌کنی؛ صدای دور ماشین‌ها خواب را از سرت می‌پراند... خواب عطر شمعدانی‌های لب حوض و آوای دلگیر کوزه.

ماه‌هاست با همین‌ها، کوچ‌گرد خیال‌های نشدنی شده‌ای بعد از رفتنش.

تو روان‌شناس بودی و دل‌داری کاز نبود. اما این روزها، در مشهد پرهیاهو، او را تو بدل کرد است به گل‌فرشی که هر عصر پناه می‌برد به صحن آرام امام رضا علیه‌السلام؛ جایی که میان بوی گلاب و صدای بال‌پور زدن کبوترهای حرم، دلنگنی‌اش را پهن می‌کند روی سنگ‌فرش‌ها و قالی‌های فیروزه‌ای.

حالا هر بار که چشمت به گنبد می‌افتد، حس می‌کنی او در غبار رفتن‌ها گم شده و در تو پیداست...

آری، تو همان گل‌فروش کوچ‌گردی؛ در به بنای فرح، آرزوهای ناراش را آرام می‌کنی و با دست‌های لوزان، برای فردای می‌جنگ و اضطراب، گل تازه می‌چیند.